

از رنجی که می‌برند

گذری کوتاه بر آسیب‌شناسی ادبیات کردی در کردستان ایران

علی دستمالی*

وقتی که از ادبیات سخن می‌گوییم، به مدلول پویا و فعال و آموزنده‌ای دلالت می‌کنیم که در قالب شعر، حماسه، داستان و... طی سالیان دراز به رشته‌ی تحریر درآمده و تبدیل به یک سرمایه‌ی فرهنگی و معنوی شده است. هنگامی که از ادبیات سخن می‌گوییم، مراد ما از «ادب» رویارو شدنی دیگرگونه با زبان، جهان، جان و طبیعت است. شاید ما قصد داریم با فعالیت در جهان ادبیات - چه در مقام مؤلف، چه در مقام خواننده - نومی‌دی و یأس منجمان و اخترشناسانی را که از نبودن هیچ مشابهی برای سیاره‌ی زمین، اطمینان حاصل کرده‌اند، رد کنیم و ایمان بیاوریم که ادبیات با تمام زیرمجموعه‌ها و ابزار و اهدافش، سیاره‌ای دیگر و جهانی دیگر و زمینه‌ای دیگر برای زیست و «شدن» انسان‌هاست. جهانی که در آن شادی و اندوه را نه قضا و قدر و معادلات سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی جهان واقعی، بلکه تمایل و اختیار مؤلف و شرایط «اثر» برمی‌گزینند. از این رو تحلیل دقیق این پیکر واژه‌ی زبانی می‌تواند تصویر روشنی از خواست‌ها و تمایلات فرد و اجتماع در اختیار ما بگذارد. چرا که در این آئینه‌ی مفرغی جلایافته هر آنچه که رخ می‌نماید تکه‌ای از زندگی‌ست، خواه خیال باشد، خواه واقع. امروز و در روزگار اکنون که علم تأویل و تفسیر و بازخوانی انواع متون، به حد والایی از کمال رسیده است، می‌توان جامعه را، زندگی را و کلیت وجود انسانی را، در آئینه‌ی ادبیات مورد خوانش، چالش و تحلیل و بررسی قرار داد.

با این پیشینه‌ی کوتاه، می‌خواهم بدانم فارغ از اشتباهات، خطاها و غفلت‌هایی که در تحلیل‌های ادبی، اجتماعی منتقدین متمایل به اندیشه‌های بسته و محدود رئال سوسیالیستی وجود دارد، آیا می‌توان در نگرش اجمالی، ادبیات را به ابزاری برای خوانش وضعیت تاریخی، سیاسی و

* عضو شورای نویسندگان مجله سروه

اجتماعی بدل نمود؟ به عنوان مثال اگر بخواهیم با بررسی وضعیت علی ادبیات کردی در کردستان ایران، رشد و بالندگی فرهنگی و هنری قوم کرد را مورد قرائت و بازخوانی قرار دهیم، به نتایجی چند دست می‌یابیم.

ادبیات شفاهی و پرسش بنیادینی به نام پایه‌های اعتباری و علمی

می‌گویند وقتی که مصطفی کمال پایه‌های نخستین نظام جمهوری خاورمیانه را در آخرین سال‌های پرتب و تاب دهه‌ی 1920 طراحی و در آغاز دهه‌ی 1930 آن را مستحکم نمود، یکی از اولویت‌هایش، بها دادن به فرهنگ و ادبیات شفاهی بود و برای رسیدن به رشد و بالندگی فرهنگی و تشکیل دادن پایه‌های شناسنامه و هویت فرهنگی ترک‌ها، هزاران دانشجو را به شهرها و روستاهای دور و نزدیک ترکیه روانه کرد، تا آنان با خود هزاران واژه‌ی مهجور ترکی، ضرب‌المثل، لالایی‌ها، آوازها و ترانه‌ها و اشعار محلی و عامیانه را ضبط و گردآوری کنند. او به خوبی می‌دانست که ادبیات شفاهی چه سرمایه‌ی ریسک‌پذیری است و گذشته از تمام ارزش‌های باطنی‌اش اگر به سرعت ثبت و آرشیو نشود چنان تغییر و تحولی می‌یابد که هر کارشناس، خواننده و علاقه‌مندی را دچار انحراف و خطا خواهد کرد. نتیجه‌ی اقدام بنیادین آن مرد دوراندیش، بعدها به خوبی مشاهده شد و چنین شد که ادبیات ترکیه به زبان‌های دیگر ترجمه شده و نوبل گرفتند، موسیقی ترکیه به کالای مصرفی در حوزه‌ی فرهنگ در اغلب کشورهای جهانی تبدیل شد و امروزه در جامعه‌ی ترکیه طیف‌های گسترده‌ای از خوانندگان و علاقه‌مندان انواع ترانه‌های ادبی مشاهده می‌شود و گاه تیراژ چاپ یک کتاب به زبان ترکی استانبولی به 1/5 میلیون جلد می‌رسد. پیش از آن که سراغ ادامه‌ی کار برویم به روایتی اشاره می‌کنم از یک دوست دلسوز عرصه‌ی موسیقی کردی. کسی که خود نوازنده و تنظیم‌کننده و مدرس معتبری است و برای شناخت موسیقی کردی و ایرانی مرارت‌ها کشیده است. آن دوست فرزانه می‌گفت که یکی از اساتید موسیقی اورامان را به استودیوی ضبط برده‌اند تا یک قطعه موسیقی اورامی را با صدای او ضبط کنند. استاد مورد بحث هنوز چند گام بیشتر اجرا نکرده که وارد یکی از آوازهای استاد شجریان شده و به جای آن که مقام را با ملودی اصیل خود اجرا کند کاملاً به سبک آواز استاد شجریان و با رعایت کامل ملودی یکی از قطعات استاد کار خود را ادامه داده‌است. دوست ما خشمگین شده و از آن هنرمند اورامی زبان جو یا شده که چرا سر از قطعه‌ی شجریان در آوردی؟ اما خواننده منکر

قضیه شده و مدعی شده که این ملودی از دو هزارسال پیش در اورامی بوده و هست. خلاصه پس از اندکی تأمل و بررسی درمی‌یابند که به مرور زمان آرشو ذهنی آن خواننده تحت تأثیر آن چه که می‌شنیده تغییر یافته و بخش فراوانی از ملودی‌ها را از یاد برده است. و باور کنیم این فقط گوشه‌ای از خاطرات و تهدیداتی است که فرهنگ، هنر و ادبیات شفاهی هر قومی را دچار چالش و مشکل می‌کند.

پس از این در پیشینه می‌خواهم به بیان این نکته پردازم که بخش زیادی از دانسته‌های فرهنگی، ادبی و هنری قوم کرد شفاهی است. این به خودی خود در عین حال که می‌تواند یک گنجینه‌ی ارزشمند تلقی شود، همزمان نقطه‌ای برای تأمل و ترس و هراس نیز هست. بگذارید اندکی با خود رو راست باشیم و از بر افروخته شدن و تشر و کنایه‌ی دوستان هراسی به دل راه ندهیم و به بیان این نکته پردازیم که اساساً و اصولاً اصرار فراوان ما کردها بر این نکته که صاحب ادبیات و زبان و فرهنگ چند هزار ساله‌ای هستیم و نسب ما به مادها می‌رسد جای بسی تأمل است. در واقع من این اصرار را نه گونه‌ای کنش بلکه شیوه‌ای از واکنش دفاعی می‌خوانم. واکنشی در برابر تهدیدها و پرسش‌ها و انکارهایی که در طول تاریخ در برابر این قوم وجود داشته است. اگر نخستین اشعاری که به زبان کردی ثبت و ضبط شده به گذشته‌های دور باز می‌گردد و در همان سده‌های آغازین پس از ظهور دین اسلام، شاعران «باغرسان» و «اهل حق» اشعاری را به زبان کردی ثبت کرده‌اند اما اشعار و کتاب‌های کردی چندین سده پس از آن به رشته‌ی تحریر درآمده‌اند و امروزه در کتابخانه‌ی کردی دیوانی قدیمی‌تر از دیوان‌های «خانی» و «ملا جزیری» یافت نمی‌شود و این در حالی است که تاریخ کتابت آنها بیشتر از سیصد سال نیست. روشن و واضح بگویم به درازای هزار سال و حتی بیشتر از تلاش و اهتمامی برای ثبت و ضبط و گردآوری شعر و ادب و فرهنگ کردی صورت نگرفته است.

پر واضح است که دلایل تاریخی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی بسیاری در جهت تبیین این معضل به ذهن ما می‌رسند که شاید ذکر و توضیح هر کدام از آنها نیازمند تألیف نوشتار دور و درازی باشد. به باور من باید پیش از آن که با ذکر دلایل فراوان تصویری از این معضل نشان دهیم (نوگویی که معضل نیست)، باید بپذیریم که تلاش نکرده‌ایم. باید بپذیریم که برای تبیین ریشه‌ها و

بنیادها و آثار درخشان ادبیات کردی مشکل داریم و با این وجود به دست دادن یک آنتولوژی یا گلچین ادبی از ادبیات کردی ممکن نیست.

یکی از اشکالاتی که ادبیات شفاهی به طور غیر مستقیم به دنبال می‌آورد آن است که مکتبی برای آموختن وجود ندارد. امروز یک دانشجوی رشته‌ی ادبیات فارسی می‌تواند به راحتی به تماشای دریای موج و پهناوری از آثار دسته‌بندی شده‌ی شعر فارسی بنشیند که حتی بخشی از دوران پیش از ظهور اسلام را در بر می‌گیرد. و چنین است که دانشجو می‌تواند بیاموزد، یاد بگیرد، تحلیل کند و از دیگر سو در جریان روند رشد، تکوین و پیشرفت شعر فارسی قرار بگیرد و این همان چیزی است که برای یک علاقه‌مند وادی شعر و ادبیات کردی امکان‌پذیر نیست. در نتیجه ذهن پویا و علاقه‌ما ترجیح می‌دهد به جای آن که راه پر پیچ و خم سر درآوردن از گذشته‌ها را پیماید، مسیر کوتاه و هموار فراگیری از ادب بیگانه را در بر بگیرد. نتیجه‌اش هم این می‌شود که شاعر جوانی در این تاریخ و جغرافیا شعری می‌سراید که برای همسایه‌اش قابل فهم نیست ولی برای یک پارسی و نیویورکی و سن پترزبورگی، قابل فهم، ولی کلیشه‌ای و تکراری است.

ادبیات اورامی و کلهری و ضرورت شناخت

اورامان، منطقه‌ی گسترده و الهام‌بخش و بی‌مانند که هم چون مثلثی در استان‌های کردستان و کرمانشاه قرار گرفته و بخشی از آن نیز در کردستان عراق واقع شده، کتاب پر راز و رمزی است برای خوانش و تأمل. کتابی که بررسی دقیق و مطالعه‌ی ژرف‌بینانه‌ی آن می‌توانست سنگ بنای ارزشمندی برای مطالعات قومی، تاریخی، اجتماعی و ادبی باشد. گویش اورامی، از زیر مجموعه‌های مهم زبان کردی است که پیوند آوایی آن با زبان پارسی پهلوی مشهود و آشکار است. اورامانات خاستگاه و جایگاه عارفان بلند نظر و شاعران آینه‌ساز بوده است که بر صفحه‌ی صیقل یافته‌ی وجود و کلامشان رخسار حقیقت پیدا است. شاعرانی هم‌چون مولوی کورد، بیسارانی و صیدی و چندین بزرگ مرد دیگر از این منطقه برخاسته‌اند و خوشبختانه نگاهی به دیوان‌های نسبتاً قطور آن‌ها درد نداشتن پیشینه‌ی دور و دراز ادب مکتوب کردی را التیام می‌بخشد. جالب است آن پیشینه‌ی ارزشمند و ثروت و سامان معنوی که در ادبیات اورامی به وجود آمده است اکنون کاروانی به راه نینداخته و شمار شاعران و نویسندگانی که هنوز می‌سرایند، اندک است. متأسفانه در زمینه‌ی گویش کلهری نیز همین مشکل وجود دارد با وجود آن که در کرمانشاه و

ایلام و چندین شهر دیگر گویش‌های کلهری و فیلی زنده‌اند، اکنون اندک‌اند شمار شاعران و نویسندگانی که با این لهجه‌های زبان کردی اثری تولید کنند. این درد جانکاه را در گویش زیبا و شیرین گروسی بیجار نیز حس می‌کنیم و از خود می‌پرسیم چه اتفاقی روی داده است؟ جالب است بدانیم که در حوزه‌ی گویش کرمانجی که گستره‌ی جغرافیایی آن بخشی از کردهای آذربایجان غربی و چالدران و ماکو و شوط و پلدشت و کردهای خراسان را در بر می‌گیرد، همین معضل وجود دارد و در این مناطق نیز شاعران و نویسندگان کرمانجی سرا و کرمانجی‌نگار، اندکند. وقتی که به بررسی میزان رشد و بالندگی ادبی و فرهنگی در گویش سورانی می‌رسیم با تصویر دیگری روبه‌رو هستیم. ده‌ها شاعر و نویسنده در شهرهای مهاباد، بوکان، سقز، بانه، سنندج، دیواندره، اشنویه، سردشت و مریوان به لهجه‌ی سورانی شعر می‌سرایند، داستان می‌نویسند، مقاله می‌نویسند و نمایشنامه و فیلمنامه ترجمه و تألیف و تولید می‌کنند، این تفاوت روشن و آشکار چنان تأمل‌برانگیز و حائز اهمیت است که ما را وادار می‌کند حول و حوش این موضوع بیشتر بیندیشیم و راهکاری پیدا کنیم که میزان رشد و بالندگی ادبی، فرهنگی و هنری در تمام لهجه‌ها و گویش‌های زیرمجموعه‌ی زبان کردی رضایت بخش باشد.

اشتباه نکنیم بیان این تفاوت در میزان تولید و بالندگی، بدین معنی نیست که در حوزه‌ی ادبیات کردی سورانی هیچ مشکل و آسیب‌نگران‌کننده‌ای وجود ندارد. خیر، اتفاقاً در این عرصه نیز مشکلاتی وجود دارند که بررسی هر کدام از آنها مجال بسیاری طلب می‌کند. به باور من جدی‌ترین و نگران‌کننده‌ترین آسیبی که در این زمینه وجود دارد نداشتن عنصر مهم و حیاتی «خواننده» است. بلی «خواننده» این گوهر ارزشمندی که در ادبیات فارسی و در تمام ایران نیز حکم کیمیا را پیدا کرده‌است، متأسفانه گویی چندین سفینه‌ی بزرگ و غول‌آسا خوانندگان ما را با خود به سیاره‌ی دیگری برده‌اند. البته من ترجیح می‌دهم پیش از آن که این مشکل را به یک مشکل ملی و فراگیر به نام پایین آمدن سطح مطالعه و جا نداشتن فرهنگ در سبد مصرف خانوار ایرانی ربط دهم، به ذکر آن دسته از دلایلی بپردازم که دقیقاً با خود ادبیات کردی ارتباط دارند.

می‌دانیم که در دوران استیلای حکومت پهلوی، ادبیات کردی در ایران رونقی نداشته و علاقه‌مندان به زبان و ادبیات کردی مجبور می‌شدند برای خرید یک کتاب شعر یا داستان کردی دست به دامن قاچاقچی‌ها شوند و آنان نیز کتابی را در صندوق چای پنهان کرده و از مرز عراق به

ایران بیاورند و به دست مصرف‌کننده بپارند. اما پس از انقلاب روند رضایت‌بخش‌تری شکل گرفته و به باور من زمینه‌ی نسبتاً خوبی برای رشد و بالندگی ادبیات و فرهنگ کردی به وجود آمد. می‌گویم نسبتاً خوب، عرض می‌کنم چرا؛ از این جهت که عملاً امکان قانونی چاپ و انتشار مجله و کتاب کردی به وجود آمد اما هیچ زمینه‌ای برای آموزش و فراگیری زبان کردی شکل نگرفت. ای کاش سیاسیون می‌گذاشتند به این پدیده به چشم یک مشکل و آسیب فرهنگی بنگریم. ای کاش شرایطی فراهم می‌شد تا با نگاه تنگ‌نظرانه به این مقوله‌ی مهم عرصه را به فعالیت و رشد آلترناتیوهای غیر فرهنگی و ضد فرهنگی خالی نکنیم. اگر چه من در این نوشتار تلاشم بر این است که در جبهه‌ی ادبیاتی‌ها باشم و عطا و لقای این جبهه را با هیچ چیز دیگری عوض نمی‌کنم اما نمی‌دانم چرا هر وقت سخن از فرهنگ بومی و محلی به میان می‌آید «ف» فرهنگ «سین» سیاست را در ذهن بعضی‌ها منور می‌کند. از شما می‌پرسم چه کسانی قرار است داستان و شعر و مقاله و ترجمه‌ی کردی بخوانند؟ از شما می‌پرسم در شرایطی که ما دارای شبکه‌ی محلی رادیویی و تلویزیونی هستیم و چندین نشریه‌ی کردی داریم، چه کسانی باید نویسنده‌ی این رسانه‌ها باشند و چه کسانی باید در مقام تماشاگر و شنونده و خواننده و مخاطب؟

دومین آسیب مهمی که در عرصه‌ی ادبیات کردی سورانی کردستان ایران قابل لمس است، بحث تقلید نویسنده و شاعران این خطه از شعرای کردستان عراق است. خوشبختانه طی چند سال اخیر این تأثیر رو به افول نهاده اما جایگزین دیگری برای آن پیدا شده که همانا تأثیر آشکار ادبیات فارسی و ادبیات غرب بر آثار هنرمندان و ادیبان این دیار است. تأثیری که گاه تا مرز کپی و تقلید پیش می‌رود.

سومین آسیب که بدون شک با دو نکته‌ی قبلی در ارتباط است فاصله‌ی آشکاری است که بین نویسنده و جامعه به وجود آمده است. این فاصله گاه در حد و اندازه‌ای است که حتی خود فعالان این عرصه نیز به زحمت از زبان و اثر همدیگر چیزی دستگیرشان می‌شود. تسلیم شدن در برابر کتاب‌ها و مقالات تئوریک که عمدتاً از طریق ترجمه فارسی به دست ما رسیده وضعیتی پدید آورده است که اگر در هر نوشتار و مقاله‌ای چند بار نام گادامر و باختین و بنیامین و هورکمایمر و پوپر و هایدگر نقل نشود، نویسنده‌ی آن اثر متهم به بی‌سوادی و کهنه‌پرستی می‌شود و ظاهراً

نگارنده‌ی این سطور نیز بار چنین اتهامی را بر دوش می‌کشد - این آسیب به خودی خود باعث شده ادبیات روز به روز منتزع‌تر شود و به حالتی برسد که برای کسی تلذذ و انگیزه ایجاد نکند. آسیب چهارم بحث نقد و دانش است. در این چند سال که ادبیات کردی در کردستان ایران تا حدودی شاهد رشد و پیشرفت و بالندگی بوده است فرهنگ نقد و نقد‌پذیری شکل نگرفته و آن چه که به وجود آمده است در حد ترجمه‌ای سر دستی از آثار منتقدان غربی است. شاید برشمردن این آسیب‌ها و ذکر دلایل و عوامل دیگر چندان دشوار نباشد اما در هر حال اشاره به این چند نکته می‌تواند تا حدودی روشنگر بخشی از مباحث و مضامینی باشد که نیاز به بررسی و گفتگوی بیشتری دارد. گذشته از تمام دردها و آسیب‌هایی که بر شمردم و گذشته از تمام شیرین‌کامی‌هایی که ادب زیبا و استوار پارسی و ادبیات جذاب و در حال پیشرفت ترکی استانبولی در ذهن و زبان من بر جای نهاده من نوشتن و نگاشتن به زبان کردی را نیز هم چون نفس کشیدن در صبحدم باغ لیمو دوست دارم و می‌نویسم و می‌خوانم به این امید که روز به روز بهتر، مهربان‌تر و لطیف‌تر شوم.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی